فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc25519136)

[منطوق آیه 2](#_Toc25519137)

[نکته اول؛ اعضای مورد سؤال 4](#_Toc25519138)

[نکته دوم؛ افعال مورد سؤال 6](#_Toc25519139)

[نکته سوم؛ معنای مسئول بودن 7](#_Toc25519140)

[نکته چهارم 8](#_Toc25519141)

[نکته پنجم؛ محدوده حکم در افعال 9](#_Toc25519142)

[نکته ششم؛ محدوده فهم سؤال از شخص مکلف 9](#_Toc25519143)

[نکته هفتم 10](#_Toc25519144)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول / تجری / ادله حرمت تجری

# اشاره

بعدازاینکه سه دلیل برای حرمت تحری ذکر شد، به دلایل بعدی لفظی و آیات رسیدیم، آیاتی که دلالت بر حرمت تجری می‌کند یا به آن‌ها برای حرمت تجری استدلال شده است.

دلیل چهارم و اولین آیه؛ آیه 284 سوره بقره **﴿إِنْ تُبْدُوا ما في‏ أَنْفُسِكُمْ﴾** بود، دلیل پنجم و دومین آیه؛ آیه 19 سوره نور **﴿يُحِبُّونَ أَنْ تَشيعَ الْفاحِشَةُ﴾** بود، دلیل ششم که سومین آیه است، عبارت بود از آیه 83 سوره قصص **﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾**.

چند مطلب راجع به **﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ﴾** و «نجعلها» را ذکر کرده بودیم و اینکه چهار احتمال برای علوّ و فساد بود که مطلق معصیت است یا معصیت خاصه است.

جمع‌بندی تا اینجا این است که اطمینان به اینکه اراده را به‌عنوان یک پدیده نفسانی می‌گوید یا اراده منتهی به عمل است، ظاهراً به این مطلب اطمینان پیدا نکردیم.

# منطوق آیه

بحث دیگری که در آیه شریفه وجود دارد، این است که کل مباحث شما متوقف بر این است که مفهومی در آیه باشد، سؤال در بحث ششم این است که مفهومی در آیه هست یا نیست؟ منطوق آیه این است که نعیم آخرت را ما قرار می‌دهیم برای انسان‌هایی که اراده علوّ و فساد ندارند، آدم‌هایی که اراده علوّ و فساد ندارند و این اراده در وجود آن‌ها شکل نگرفته است، به آن مراتب خواهند رسید، یعنی کسی که نه‌تنها فساد و علوّ در خارج ندارد، حتی اگر اراده به معنای فقط وصف نفسانی بگیریم، این‌طور نیست، بلکه اراده در او اصلاً محقق نشده است، ریشه را خشکانده است، ممکن است کسانی اراده بکنند، منتهی با یک زحمتی مبارزه با نفس می‌کند و جلویش را می‌گیرد یا به خاطر علتی انجام نشد، اما آن‌هایی که از ریشه این اراده را از درون خودشان برکندند، قلع ماده نزاع و فساد کردند، چنان ضمیر پاک و قلب صاف دارد که آن اراده در آن وجود پیدا نمی‌کند، آیه می‌گوید: آن نعیم آخرت و آن جلوه‌های نعمت خدا را برای انسان‌هایی قرار دادیم که این پاکی و طهارت را دارند، در دل اراده علوّ و فساد وجود ندارد و قلع ماده فساد کردند، این منطوق آیه است، اما مفهوم آیه نیست، منطوق آیه برای ما کافی نیست، ما می‌خواهیم بگوییم: کسی که اراده فساد کرد، از نعم اخروی محروم است، این مفهوم است، منطوق آیه می‌گوید: این نعمت‌ها برای کسانی است که اراده علوّ ندارند، اما کسی که اراده معصیت کرده است، مثل متجری یا هر انسانی دیگری که این اراده داشته است، او از این‌ها محروم است، این مطلب را نگفته است، چیزی که آیه می‌فرماید، این است که می‌گوید: برای این‌ها این آخرت را قرار دادیم، اراده فقط همان امر نفسانی است.

اما اگر کسی یرید علوّاً و الفساد و المعصیة فهو محرومٌ عن هذه نعل الأخرویه، این جمله نیست، آنی که در باب تجری و نیّات سوء و اراده معصیت مفید است، یک قاعده‌ای به این شکل است که «من اراد المعصیة فهو محرومٌ عن نَعیم الآخره»، باید مفهوم را بگویید، جمله هم مفهوم ندارد، شرط و حصر و امثالهم نیست، اگر هم یک اشعاری به حصر هم باشد، مثلاً **﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا﴾**، ممکن است یک اشعاری به حصر باشد، اما در حد ظهور نیست، یا اینکه کسی بگوید: «نجعلها» یعنی «نخصها»، آن را خاص او قرار می‌دهیم، ممکن است به ذهن در حد استشعار بیاید، اما واقعاً دلالت و ظهوری در آیه نیست، از این جهت است، بحث پنجم در آیه هست، با این بحث، آیه دلالتی بر بحث تجری و امثالهم نخواهد داشت.

جمع‌بندی این آیه این است که به نظر می‌آید که مانعی ندارد که اراده را به معنای امر قلبی و نفسی بگیریم، امر بر معصیت بگیریم، منتهی آیه مفهوم ندارد، آیه می‌گوید: آن نعیم آخرت برای کسانی که عزمی در دلشان نسبت به گناه نیست، قرار دادیم، یعنی برای آن‌ها به‌طور ویژه این وجود دارد، این معنایش این نیست که اگر کسی عزم کرد و انجام نداد، او هم مشمول عذاب نیست، بلکه آیه در میان مؤمنان یک گروه ممتازی را برمی‌شمارد، گروه ممتاز آن‌هایی است که حب مال، حب دنیا، حب ریاست از دل برکنده است، این‌ها واقعاً یک جایگاه ویژه‌ای دارند، آیه به این‌ها جایگاه ویژه می‌دهد، **﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ﴾**، در کتابخانه فیضیه وقتی حضرت امام در قم مستقر بودند، شخصیت‌های روحانی و ائمه جمعه در محضر امام جمع بودند، امام هم در کتابخانه قدیمی فیضیه صحبت کردند، بعد حضرت امام تشریف بردند، وقتی تشریف بردند، همه از مرحوم شهید مدنی خواستند که اخلاقی را برای ما بگویید، من هم با مرحوم والدمان در آن جلسه حضور داشتم، آقای شهید مدنی روی صندلی نشستند و همین آیه را خواندند، وقتی خواستند ترجمه بکنند، به گریه افتادند و دیگر صحبتی نکردند، خیلی اثر اخلاقی بالایی داشت، مرحوم آیت‌الله مدنی فرمودند: **﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾**؛ آدم‌هایی که اراده علوّ و فساد ندارند، در دلشان عزمی و اراده‌ای بر گناه و معصیت و برتری‌جویی و تکبر و خودخواهی نیست، عالم آخرت برای این‌ها است، این مقام بالایی است که همه به آن نمی‌رسند.

بنابراین چند بحثی که ذیل این آیه مطرح شد، روشن شد که این آیه هم مثل آیه قبلی دلالتی بر قاعده مطلقه‌ای مبنی بر حرمت تجری یا نیّات سوء و امثالهم ندارد، البته آیه «إن تبدوا» چنین دلالتی داشت، منتهی گفتیم: قابل تقیید و تخصیص است.

سؤال...

جواب: لام ملکیتی که در آنجا می‌گوییم، حصر نیست، می‌گوید: الدار لزیدٍ، معنایش این نیست که فقط برای او هست، بلکه اختصاص به معنای ملکیت است.

چند چیز در اینجا هست که ممکن است یک استشعار حصری بشود، اما در حد دلیل و ظهور نیست.

سؤال...

جواب: مفهومی ندارد، این می‌گوید: آنی که ندارد، این نعم را به او می‌دهیم، اما در مورد آنی که عزم و اراده دارد، آیه ساکت است، مفهوم ندارد.

سؤال...

جواب: آن را هم بحث کردیم، آیه «إن تبدوا» به‌خوبی می‌گفت: آنی که در درون شما است، خواه بگویید یا نگویید، خداوند حساب می‌کند، مؤاخذه می‌کند، آیه «إن تبدو» را پذیرفتیم، منتهی گفتیم: البته یکجاهایی ممکن است تخصیص و تقیید بخورد، اما اصل دلالت این آیه را نمی‌پذیریم.

دلیل هفتم که چهارمین آیه است، آیه 36 سوره اسراء است، **﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلا﴾**، این آیه هم برای حرمت تجری مورد استدلال قرار گرفته است، برای اینکه «فؤاد» می‌گوید که قلب باشد، نسبت به اعمال قلبی مورد سؤال قرار می‌گیرد، یکی از اعمال قلبی هم تجری است.

بنابراین از این می‌شود حرمت نیات سوء و تجری را به‌عنوان افعال قلبی کرد، چند نکته پیرامون این آیه هست:

# نکته اول؛ اعضای مورد سؤال

1 – نکته اول این است که سه عنصر و عضو و بخش از انسان در این آیه مورد تصریح قرار گرفته است، این‌ها مورد سؤال و مؤاخذه قرار خواهند گرفت، یکی گوش و شنوایی، یکی هم چشم و بینایی، یکی هم قلب و توانایی‌ها و دانایی و اراده و امثالهم.

ظاهراً اینجا اختصاصی برای این‌ها نیست که نفی چیزهای دیگر بکند، این روشن است، بلکه ممکن است کسی بگوید: این آیه می‌خواهد بگوید: همه اجزاء و مؤلفه‌های وجودی شما تحت نظر است و مورد سؤال قرار می‌گیرد، منتهی به‌عنوان نمونه‌های خاص و ظریفش، فؤاد ذکر کرده است.

به‌عبارت‌دیگر؛ ممکن است سؤال بشود که این سمع و بصر و فؤاد در آیه موضوعیت دارند یا اینکه در آیه این‌ها موضوعیت ندارند و القاء خصوصیت می‌شود و آیه درواقع می‌گوید: همه اعضا و جوارح شما مورد سؤال قرار می‌گیرد، در بعضی از آیات قرآن هست که **﴿تُكَلِّمُنا أَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُم﴾**‏[[1]](#footnote-1)، احیاناً ممکن است آیاتی باشد که نسبت همه اعضا و جوارح شمول داشته باشد، اما آیاتی داریم که بعضی از اعضا و جوارح را موردتوجه قرار داده است که یکی از آن‌ها همین آیه است، منتهی اگر آیات را با هم مشاهده بکنیم، روشن است که همه اعضا و جوارح هنگامی‌که وارد یک کار اختیاری بشوند، مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند، اما این آیه بدون آیات دیگر، اختصاص به سمع و بصر دارد یا اینکه این‌ها به‌عنوان نمونه است و آیه قاعده کلیه را می‌گوید، بعید نیست که بگوییم: آیه قاعده کلیه را می‌گوید، منتهی اینکه سمع و بصر و فؤاد را ذکر کرده است، برای این است که اعمال این جوارح، اعمال ظریفی است که به چشم نمی‌آید، وقتی دست‌وپا به حرکت در می‌آید، اعضا دیگر معمولاً یک محصول سخت‌افزاری و برجسته و نمایان است، اما چشم را به‌سادگی نمی‌شود مؤاخذه کرد، سمع هم همین‌طور است، از آن دقیق‌تر قلب است، چیزهایی که در قلب فرد می‌گذرد و اراده می‌کند و تصمیمی می‌گیرد، افعال اختیاری که از این سه عضو و جارحه صادر می‌شوند، افعال دقیقه‌ای هستند که به‌سادگی قابل نشان دادن و برجسته کردن و محاسبه و مؤاخذه نیست، آیه در اینجا از این حیث این‌ها را برشمرده است، وگرنه همین آیه هم‌زمان می‌گوید: به‌طریق‌اولی، تنقیح مناط هم نیست، اگر سمع و بصر و فؤاد در افعال اختیاری‌شان مؤاخذه می‌شوند، به‌طریق‌اولی دست‌وپا و اعضای دیگر هم مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند، البته در افعال اختیاری‌شان.

بنابراین این یک مطلب است که بیان سمع و بصر و فؤاد، به خاطر آن نکته‌ای است، افعال این‌ها حتی اگر اختیاری باشند، خیلی ظریف و دقیق است و امکان اشکال برای آن‌ها سخت است، در مقیاس‌های بشری نمی‌شود اشکال کسی را گرفت، خیلی علم باید پیشرفت بکند که بتواند بگوید که مثلاً شما به آنجا نگاه کردید، ممکن است در آینده چنین علمی پیدا بشود، اما به‌سادگی نیست، چون فهمیدن این‌ها بسیار سخت است و از افعال ظریف هستند، آیه بر شمرده است، وگرنه آیه درواقع در مفهوم فحوایی و اولویتش می‌گوید: همه اعضاء و جوارح شما کان عنه مسئولاً.

سؤال...

جواب: اگر در قرآن هیچ آیه‌ای نداشتیم، مثلاً یک آیه نازل شده بود که **﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلا﴾**، می‌گفتیم: این فقط این‌ها را می‌گوید و در مورد بقیه ساکت است یا اینکه بقیه را هم در بر می‌گیرد؟ ما می‌گوییم: این آیه هم‌زمان بقیه را هم در بر‌می‌گیرد، وقتی می‌گوید: **﴿فَلا تَقُلْ لَهُما أُف﴾**‏[[2]](#footnote-2)، در همان‌جا می‌گوید: «لا تضربهما»، اینجا هم وقتی می‌گوید: **﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلا﴾**، یعنی ید و رجل هم کان عنه مسئولاً، با فحوا آن‌ها را هم در بر می‌گیرد، حرف اصلی ما همین است و مهم این است.

سؤال...

جواب: گوش و چشم و قلب را گفته است، آیا فقط خود این‌ها را می‌خواهد بگوید، همانی که در منطوقش است یا اینکه این آیه یک اولویت و فحوا هم دارد؟ ما می‌گوییم این آیه یک اولویت و فحوا هم دارد، مثل‌اینکه وقتی می‌گوید: **﴿فَلا تَقُلْ لَهُما أُف﴾**، در همان‌جا می‌گوید: «لا تضربهما»، این هم وقتی می‌گوید: **﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلا﴾**، هم‌زمان فحوایش می‌گوید: دست‌وپای شما هم کان عنه مسئولاً، برای اینکه اخفی را مسئول می‌داند، آن چیزهایی که بارز و واضح است، به‌طریق‌اولی در بر می‌گیرد، بعید نیست که این مطلب گفته بشود.

سؤال...

جواب: افعال به این نهانی غیر قابل‌مشاهده که می‌گوید: کان عنه مسئولاً، به‌طریق‌اولی اعضایی که معصیتش آشکار و واضح است را در بر می‌گیرد.

سؤال...

جواب: خداوند می‌گوید: چیزهای پیچیده و نامحسوس را مؤاخذه می‌کنم.

سؤال...

جواب: اگر کسی فحوا را نمی‌تواند بفهمد، اشکالی ندارد، ممکن است کسی بگوید: آیه فعلاً می‌خواهد بگوید: چیزهای پیچیده قابل محسوس نیست، تصور ما این است که اینکه می‌گوید: پیچیده‌ها را مورد سؤال قرار می‌دهم، هم‌زمان آن‌ها را در بر می‌گیرد، به فحوا و با اولویت می‌گوید، فحوا در بحث‌های معارفی و فقهی به کار می‌آید.

# نکته دوم؛ افعال مورد سؤال

نکته دوم این است که این اعضایی که اینجا گفته‌شده، از حیث آن افعال و امثالهم محل بحث است، وقتی می‌گوید: سمع و بصر و فؤاد مورد سؤال قرار می‌گیرد، از جهت این است که رفتارهایی از این‌ها صادر می‌شود، ظهور و بروزهایی دارند.

بحث این است که یک کاری از این‌ها صادر می‌شود که مورد سؤال قرار می‌گیرند، آنچه مسلّم است، این است که آنی که در آیه موردتوجه هست، افعال اختیاری صادره از این‌ها است، وگرنه اگر گوش و سمع او غیر اختیاری چیزی دریافت کرد، آن مشمول آیه نیست، یک قید واضح عقلی در اینجا وجود دارد؛ اینکه سؤال از این‌ها به خاطر افعال اختیاری‌شان هست، لذا چیزهای غیر اختیاری مشمول این آیه نمی‌شود.

# نکته سوم؛ معنای مسئول بودن

نکته سوم این است که این مسئول بودن یعنی چه؟ **﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلا﴾**، از سمع و بصر و فؤاد سؤال می‌شود و مورد استفهام و پرسش قرار می‌گیرند یعنی چه؟

حداقل در اینجا دو احتمال وجود دارد:

1 – ظاهر اولیه‌اش را در نظر بگیریم، مسئول است یعنی از او پرسیده می‌شود و استفهام می‌شود که چرا انجام دادی، چگونه انجام دادی.

2 – احتمال دوم این است که در مسئول، نوعی مؤاخذه هم تضمین شده باشد، **﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلا﴾**، یعنی به‌گونه‌ای مؤاخذه می‌شوید، نه اینکه فقط بررسی می‌کنیم، بلکه مؤاخذه هم می‌کنیم.

این مسئله در **﴿قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُون‏﴾**[[3]](#footnote-3) هم بحث شده است، احتمال اول در مسئولون آنجا این است که سؤال می‌شوند، ممکن است گناهی کرده باشند و ممکن است گناهی نکرده باشند، اما ممکن است که بگوییم: **﴿قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُون‏﴾** برای کسانی است که در کارنامه خطا دارند و مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند، بنابراین مسئولیت گاهی به معنای مجرد حسابرسی و بازرسی است، گاهی به معنای این است که خطایی و گناهی در کار است و نوعی مؤاخذه هم در آنجا وجود دارد، ظاهر اولیه‌اش همان احتمال اول است، **﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلا﴾**، یعنی مورد سؤال قرار می‌گیرد، ممکن است که گناه بکند، ممکن است گناه نکند، ممکن است خطا و گناه باشد و ممکن است که نباشد، ممکن است مؤاخذه در پی داشته باشد، ممکن است مؤاخذه نداشته باشد.

ظاهر **﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلا﴾** احتمال اول است، بعید است که احتمال دوم باشد، برای اینکه یک قرینه‌ای می‌خواهد، این قرینه خیلی آشکار نیست، ممکن است در حد یک اشعار ممکن است به ذهن بیاید که اینجا مقام مؤاخذه است، لذا وقتی می‌گوید: مسئول است، یعنی به خاطر بدی‌هایی که می‌کرده است، مؤاخذه می‌شود، اما اصل همان معنای اول است، اگر معنای دوم باشد، در این صورت **﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلا﴾**، معنای دوم جمله را مقید می‌کند، می‌گوید: گناهان این‌ها مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد، اما اگر احتمال اول باشد که ظاهرش هم اولی است، یعنی کل اعمالش موردبررسی قرار می‌گیرد، ممکن است گناه باشد یا نباشد، ظاهر هم احتمال اول است.

سؤال...

جواب: یکی از مصادیق این سؤال است، این مصداقش است، اما حصر نمی‌کند، مثل شأن نزول است، عین مصداق است که حصر نمی‌کند، ممکن است اشعاری داشته باشد، اما واقعاً وجهی ندارد، به خاطر اینکه اول آیه یک مصداقی از این قانون کلی است، بگوییم: رنگی به این می‌دهد و می‌گوید: مسئول یعنی مؤاخذ.

بنا بر اینکه ما احتمال اول را تقویت بکنیم، این آیه با بحث ما ربطی ندارد، برای اینکه با تجری ربط ندارد، اما آن قاعده کلی را اثبات می‌کند، قاعده کلی که اثبات می‌شود، این است که اعمال قلبی اختیاری هم بررسی می‌شود.

سؤال...

جواب: بحث شما چیزی دیگر است، اینکه خداوند سؤال می‌کند، به چه معنا است، خداوند که از همه‌چیز باخبر است، مقصود این است که بررسی می‌کند، آن‌ها یک بحث‌های معارفی است که در جای خودش محفوظ است.

وقتی احتمال اول گفتید، نتیجه‌ای که از آیه گرفته می‌شود، این است که اعمال قلبی اختیاری هم مورد سؤال قرار می‌گیرد، اینکه کدامش گناه هست یا نیست، در اینجا نیست، نمی‌شود گفت که تجری است و حرام است، بلکه بررسی می‌شود، اما چطور بررسی می‌شود و نتیجه‌اش چه می‌شود، در آیه نیست.

کما اینکه اگر احتمال دوم را هم بگوییم، با تجری ارتباط برقرار نمی‌کند، برای اینکه بگوییم: مقصود گناهانی است که از این‌ها صادر می‌شود و مؤاخذه می‌شود، مصداق این گناهان چیست؟ اینکه تجری هست یا نیست؟ محل کلام است.

بنابراین خواه احتمال اول یا احتمال دوم را بگوییم، این آیه مفید حرمت تجری نمی‌تواند باشد.

بنا بر احتمال اول بخصوصه، قاعده کلی که در فقه جوانحی می‌گوییم، اثبات می‌کند و می‌گوید: فؤاد و اعمال قلبی هم موردبررسی قرار می‌گیرد، یعنی در دایره احکام قرار دارد، یعنی فقه جوانح هم داریم، احکام برای جوانح هم وجود دارد، پس بنابراین این بحث از تجری جدا می‌شود، گرچه یک قاعده کلی آن معنا را افاده می‌کند.

# نکته چهارم

بحث چهارم این است که اگر احتمال اول را گفتیم که مقصود از مسئول در اینجا یعنی سؤال می‌شود، اعم از اینکه خوب یا بد باشد، نشان نمی‌دهد که حرام است یا حلال، در مورد تجری هم سؤال می‌شود، اما اینکه حلال است یا حرام، مشخص نیست، اما اگر احتمال دوم را بگوییم، بر افعال حرام مؤاخذه می‌شود، افعال حرام یک کبرای کلی است، اینکه تجری حرام است یا حرام نیست، شبهه مصداقیه است، از آن نمی‌شود چیزی استفاده کرد.

# نکته پنجم؛ محدوده حکم در افعال

بحث پنجم این است که این آیه به استلزام می‌گوید: افعال سمع و بصر و فؤاد حکمی دارند، منتهی ممکن است حکم وجوب یا حرمت یا اباحه باشد، به این دلیل حکم دارد که وقتی سؤال به میان آمد، معلوم می‌شود که در آنجا حکمی دارد، منتهی ممکن است که حکم الزام باشد، غیر الزام باشد و امثالهم.

بنابراین مسئول بودن در قبال افعال اختیاری، مستلزم وجود حکم در آن افعال است، البته نوع حکم مشخص نیست و متفاوت است.

مسئول به معنای اول با اباحه هم سازگار است، این مستلزم حکمی است، اما نه حکم الزامی و حتی نه حکم ترجیحی، سؤال می‌شود، اما حتماً حکم الزامی و ترجیحی نیست، ممکن است اباحه باشد، بلکه می‌رساند فی‌الجمله در این افعال اختیاری جوانح و اعضا، احکام الزامی هست، اما اینکه در همه‌جا احکام الزامی و ترجیحی است، این‌طور نیست.

اگر فی‌الجمله هم نبود، هیچ حکم الزامی نبود، معنا ندارد که سؤال بکند، اما اینکه بگوید: همه‌جا حکم الزامی یا حتی ترجیحی است، این‌طور نیست، ممکن است اباحه باشد، پس مشخص می‌شود که اعضا و جوانح ما افعالی دارند که احکام الزامی، ترجیحی و اباحه در آن‌ها وجود دارد، به همین دلیل سؤال می‌شود که فعل شما به چه صورت بود.

# نکته ششم؛ محدوده فهم سؤال از شخص مکلف

نکته ششم این است که سؤالی که در باب خدا و قیامت و امثالهم مطرح می‌شود، درواقع از حیث ارزیاب کننده و محاسب نیست، استعمال سؤال در اینجا از حیث محاسبه است، محاسب یا خودش است یا دیگران بفهمند که مسئله به این صورت است، این هم به خاطر قرینه عقلیه است، در قرینه عقلیه اگر نباشد، می‌گوییم: کسی که محاسبه و سؤال می‌کند، بررسی می‌کند، نمی‌داند و می‌خواهد بفهمد، اما در مورد خداوند فرقی نمی‌کند، می‌دانیم که می‌داند، لذا محاسبه و سؤال به حسب حال محاسب و احیاناً دیگر ناظران است، به حسب حال محاسب نیست، غالباً محاسِب نمی‌داند و سؤال و استفهام و بررسی همراه با یک جهل و تلاش برای کشف است، اما چون در خداوند این مورد نیست، باید بگوییم: استعمال این‌ها در باب خداوند و دستگاه‌های غیبی ازلحاظ این است که فرد بفهمد یا کسانی که ناظر هستند بفهمند.

سؤال...

جواب: با تفهیمی که می‌شود، می‌فهمد، اگر جایی بداند، برای او شفاف‌تر می‌شود، درهرحال از حیث حال متکلم نیست، از حیث حال مخاطب است و از حیث اینکه یک مراحلی تنظیم می‌شود که به حسب ظاهر آن مراحل را عبور بکند، گاهی پدر یا مادر یا افراد دیگر فرد را می‌شناسند، همه‌چیز را خبردارند، منتهی تنظیم طوری هست که آن فرد هم بفهمد و آن فرایند هم طی بشود، برای اینکه مطلب جا بیفتد، وگرنه گاهی علم دارد، اما هیچ‌چیزی نمی‌خواهد، اما آن بحث‌ها برای این است که فرد یا دیگران هم بفهمند و فرایندها طی بشود.

آیاتی که در قرآن داریم که مربوط به خداوند و قیامت داریم همه‌جا سؤال و حساب و از همین باب است.

# نکته هفتم

نکته هفتم این است که آیا خود اعضا و جوارح سؤال می‌شوند یا اینکه آن شخصی که صاحب این اعضا و جوارح است، سؤال می‌شود، هر دو نمونه‌اش در قرآن آمده است، هر دو نمونه هم درست است، **﴿تُكَلِّمُنا أَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُم﴾**‏، خود اعضا و جوارح شهادت می‌دهند، یعنی درواقع این‌ها یک نوع حیاتی دارند، ولو در شعاع حیات خود شخص است، اما گویا یک نوع استقلال هم دارد، می‌تواند علیه او شهادت بدهد، از این جهت مانعی دارد که بگوییم: سمع و بصر و فؤاد مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند، از حیثی که نوعی استقلال دارند و به همان دلیل شهادت هم می‌دهد، اگر این را هم نگوییم، درعین‌حال باید بگوییم: مسئول بودن این‌ها یعنی مسئول بودن صاحب سمع و بصر، اما لازم نیست این تجوز هم برایش قائل بشویم، همان معنای اول هم قابل دفاع است.

1. - سوره یس، آیه 65 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره اسراء، آیه 23 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره صافات، آیه 24 [↑](#footnote-ref-3)